

کوچه پس کوچه های بجنورد ۶۵ سال پیش

کاغذ خونین يك روزنامه نگار

مرتضوی

«مادر دستت را به من بده بیوسم. بده بیوسم! کاغذ و قلم بیاور. مادر زود بیاور. ببین محمد فرزندم که تیر نخورده؟» - نه مادر جان - خوب الحمدلله که یادگاری از من ماند. - مادر، رفقا را سلام، سلام...». شهید «سیدرضا امامی» با گفتن این جملات گویا به همه چیز پی برده و مادر در لحظه های آخر جان سپردن فرزندش که در حال نوشیدن شهد شیرین شهادت بود بالای سرش بهت زده پرکشیدن کیبوتری خونین بال را انتظار گر بود. در گرگ و میش هوا شهید «سیدرضا امامی» در منزل اش با فرزند کوچک اش «محمد» گرم بازی بود غافل از این که گرگی پنهان قصه جاننش را کرده و فاصله اش تا مرگ تنها، شلیک یک گلوله است. او در یک چشم به هم زدن در خون غلغله تا در روز ۲۷ خرداد ماه سال ۱۳۳۲ به خیل شهدای آزادی خواه آن دوران پیبوند. یک سال قبل از آن دستش را شکسته بودند تا از آزادی و عدالت ننویسد اما او نوشت و تا پای جان پای نوشته ها و عقایدش ایستاد تا در تاریخ ثبت شود آن همه اندیشه های عدالت خواهی و سردادن شعار آزادی. بجنورد، آن روز، جوان ۳۰ ساله ای را از دست داد که امروز به داشتن آن می بالد و شهامت و شهادتش، یادآور حرمت قلم و قدرت واژه هاست.

روزنامه نگاری شاعر

شهید «سیدرضا امامی» مردی وارسته از خانواده ای روحانی و متدین بود که مهربانی، مردم داری و اخلاق مداری اش او را بین مردم به فردی قابل اعتماد تبدیل کرده بوده فردی که در سیاست با قوانین و مقررات اجتماعی کاملاً آشنا بود و فعالیت های گسترده ای در حوزه سیاست، مطبوعات، روزنامه نگاری، نویسندگی و شاعری، قانون و وکالت و همچنین حل اختلافات مردمی در سطح شهرستان بجنورد و استان خراسان داشت و شاید مهم ترین دلیل به شهادت رسیدن او توسط مزدوران رژیم پهلوی در بجنورد، فعالیت های مطبوعاتی بود که در راستای آزادی خواهی و استکبار ستیزی آن زمان انجام می داد.

وکیلی قاطع

حالا «محمد» تنها یادگار او به پدري افتخار می کند که عمرش را صرف مبارزه با ظلم و استکبار و با قلم خود سعی کرد مردم را از واقعیت های آن روز آگاه کند. «محمد» کودکی یک و نیم ساله پیش نبود که پدرش را از دست داد اما خاطراتی را که در آن سال ها از بزرگان و دوستان نقل شده است، به خاطر سپرده است تا هر مور آن ها برای همیشه به یاد داشته باشد که «سیدرضا امامی» بزرگمردی است که تاریخ به او می بالد.

«محمد» از پدری می گوید که اجدادش همه از علمای دین و مجتهد بودند و چنین بود که تولد و رشد در بیت روحانیت و در محیطی که مرجع حضور روزانه مردم برای کسب فیض، ارشاد و نظم خواهی بود وی را با نیازها، دردها و مسائل و مشکلاتی که گریبان گیر اهالی بود، آشنا کرد.

پس از گذراندن دوران تحصیلی در مدارس آن زمان و همزمان با حضور در کلاس های فقهی پدر بزرگوارش، حجت الاسلام «حسن امامی»، امام جمعه وقت بجنورد، آگاهی های لازم را در زمینه های فرهنگی، اجتماعی و فقهی کسب و با بهره گیری از قلم و ایراد سخنرانی قاطع به عنوان وکیل در محاکم قضایی از حقوقی مردم دفاع می کرد تا جایی که به واسطه قدم هایی که در حل و فصل مشکلات حقوقی مردم با صداقت و قاطعیت تمام برداشت، به شهرت رسید و این گونه شد که «سیدرضا امامی» با ریشه و علل بی عدالتی ها آشنا شد.

«محمد» می گوید: آن فعالیت ها، جنبش های مردمی در مبارزه با استعمار بریتانیای کبیر به واسطه انحصار منابع انرژی و تولیدی مملکت آغاز شد و به دنبال آن، زنده یاد دکتر محمد مصدق در بدنه سیاسی و آیت... کاشانی در بدنه فرهنگی و مذهبی دست به دست یکنیگر دادند تا در مقابل قدرت های غربی ایستادگی کنند که در نهایت به ملی شدن صنعت نفت و کوتاه کردن دست استعمار انجامید. «سیدرضا امامی» که هم در بطن رنج ها و تظلم های مردم قرار داشت و هم از قدرت و بیان و نوشتاری کوبنده برخوردار بود در اولین روزهای شروع این نهضت مردمی، از پرچمداران مردم بجنورد شد و در این راه

با وجود تمام رنج ها و مشکلاتی که سر راهش ایجاد شد، شجاعانه ایستاد تا جایی که دستش را شکستند تا ننویسد اما این ها موجب نشد که دست از مبارزه بردارد و مقالات پرشور او در روزنامه های آن دوران، صیر ایادی استعمار و ۱۳۳۲، دو ماه پیش از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد به دست عاملان آن ها ترور شد و به شهادت رسید.

هر چند کمره این تلاش ها به از دست دادن پدر «محمد» منجر شد اما او با یادآوری خاطرات آن دوران لبخند رضایت بر لب دارد، زیرا پدر برای دفاع از حقوق مردم و آگاه سازی جامعه با مسائل آن دوران از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

مبارزی سرسخت

۸۵ ساله است اما هنوز خاطرات آن شهید را به یاد دارد و هنوز هم از فداکاری های او و رفتار و منش همسرش، شهید «سیدرضا امامی» که در بین اقوام و آشنایان زبانزد بود، سخن می گوید. «مهمین مرتضوی» آن طور که خودش می گوید ۱۴ ساله بود که با «سیدرضا» ازدواج کرد و ۲۰ سال بیشتر نداشت که دادگار شد.

او از رشادت های «سید رضا» هم برای مان گفت و این که چگونه با ایراد سخنرانی های افشاگرانه علیه رژیم پهلوی در محافل مختلف سعی در آگاه سازی مردم داشت و مبارزی سرسخت، انقلابی و بسیار مومن بود.

اما او از بی مهری هایی که به «سیدرضا امامی» به عنوان نخستین شهید استان شد هم برای مان سخن به میان آورد و از این که پیگیری های مستمر او برای ثبت نامش به عنوان نخستین شهید استان از طریق بنیاد شهید بی نتیجه ماند و اکنون تنها یک خیابان به نام اوست.

طعم تلخ خرداد

خرداد طعم تلخی داشت برایش؛ آن قدر که بارها بارها تکرار کرده تا شاید کمی از تلخی آن بکاهد، اما هر بار تلخی اش بیشتر می شود و این تلخی بدجور عذابش می دهد. به خاطر نستی که با شهید «سیدرضا امامی» دارد،

روای قصه ای می شود که به خرداد سال ۱۳۳۲ برمی گردد؛ زمانی که دایی اش از فعالان عرصه مطبوعات و خبر، در منزلش به شهادت رسید و او یکی از شاهدان این ماجرا بود. «ثریا سلطانی» از عصر روز ۲۷ خرداد می گوید؛ نزدیک غروب آفتاب و از لحظه ای که ناگهان برق شهر قطع می شود و شهید «سیدرضا امامی» در منزلش، در حالی که روی تخت دراز کشیده و با فرزند یک و نیم ساله اش «محمد» حرف می زند و بازی می کند ناگهان صدای مهیبی او را از منزل مجاور به سوی خانه دایی اش روانه می کند و او را در حالی که گلوله به سینه اش اصابت کرده است، غرق در خون می بیند.

هنگام نماز است، «سیدرضا امامی» از خواهرزاده اش می خواهد تنها فرزند شیرخوارش، «محمد»، را بگیرد و زیر آسمان برود و برای بنیم نشدن او دست به دعا بردارد. با این که سال ها از آن روز تلخ می گذرد اما «ثریا» به خوبی صحنه های آن روز را در خاطر دارد و همان طور که با یادآوری خاطرات آن روز اشک بر گونه اش جاری می شود، از لحظه ای می گوید که مادر بزرگش با شنیدن صدای گلوله نمازش را می شکند و در حالی بر سر بالین فرزندش حاضر می شود که می بیند و به سرعت بر بالین فرزندش می رود و می بیند که روی تخت در خون می غلتد. «سید رضا» تا مادرش را می بیند، می گوید: «مادر دستت را به من بده بیوسم. بده بیوسم! کاغذ و قلم بیاور. مادر زود بیاور. ببین محمد فرزندم که تیر نخورده؟» - نه مادر جان - خوب الحمدلله که یادگاری از من ماند. - مادر، رفقا را سلام، سلام...»



مراسم تشییع زنده یاد شهید «رضا امامی»

معلمی مهربان

مهربانی های «سیدرضا امامی» به مردم عادی ختم نمی شد و او سعی می کرد ساعتی را هم به خواهرزاده هایش اختصاص دهد. «مسعود» از روزهایی می گوید که «رضا» همچون معلمی مهربان تلاش می کرد نکات تربیتی را به شکل عینی به او گوشزد کند. ترغیب به مطالعه دیگر ویژگی اش است که «مسعود» از دایی اش به خاطر دارد؛ زمانی که روزنامه هایی که از نقاط مختلف به دفتر و کالت «سیدرضا امامی» می رسید و از او می خواست آن ها را مطالعه و سرفصل های روزنامه ها را تیتروار برایش بازگو کند. فعالیت های «سیدرضا امامی» به وکالت و فعالیت های سیاسی ختم نمی شد و او نویسنده و شاعری توانا بود که سروده هایش در روزنامه های کثیرالانتشار آن دوران منتشر می شد و تنها یک بیت از آن در خاطر خواهرزاده اش «مسعود» باقی مانده است:

این جان خسته را که رها شد ز بار مرگ
با صد هزار شوق نثار وطن کنیم
به گفته «مسعود سلطانی»، «سیدرضا امامی» به واسطه فعالیت های سیاسی اش و اقداماتی که در برخورد با اعمال رژیم شاه داشت با توطئه چینی های خان های وابسته به رژیم پهلوی مواجه شد که در یک حمله غافلگیرانه هواداران ملی شدن صنعت نفت را مورد ضرب و شتم قرار دادند و برای معالجه به مشهد اعزام شد و نخست وزیر وقت، دکتر مصدق، فرزند ارشدش، دکتر «غلامحسین مصدق» را برای عیادت مجروحان از جمله «سیدرضا امامی» در بیمارستان امام رضاع (رفستاد که در مطبوعات منعکس شد.

طرفدار آزادی

مرحوم «محسن خوشنویس»، خواهرزاده دیگر شهید «سیدرضا امامی» هم در آخرین ساعات عمرش با حضور در دفتر روزنامه «خراسان شمالی» به تبیین ویژگی های شخصیتی او پرداخت.

او از انعکاس رویداد تلخ به شهادت رسیدن شهید «سیدرضا امامی» در روزنامه «خراسان شمالی» به تبیین ویژگی های شخصیتی او در آن دوران می گوید و ادامه می دهد: تلگرافی که مرحوم «حسن امامی»، امام جمعه وقت بجنورد و پدر بزرگوار این شهید پس از این اتفاق برای مصدق فرستاد به این مضمون بود: «سیدرضا امامی» جوان ناکام که از پیدایش نهضت ملی ایران برای مبارزه با هر نوع استعمار از فداکاری و جانبازی خودداری نکرده و تمام زندگی و هستی خود را فدای پیشرفت، آزادی و طرد استعماربان نموده در ۱۸ مرداد ۳۱ به وسیله ایادی انگلیس و خوانین مورد ضرب و جرح قرار گرفت. پس از مدتی بستری در صورتی که هنوز آثار ضرب و شتم التیام نیافته بود، در ساعت ۸ بعدازظهر ۲۷ خرداد به تحریک عوامل استعمار طلب به ضرب گلوله شرافت کش قتلوار اینجانب در سن کهنول دادگار و قلمبر را جریحه دار ساخته، مخترم بر این که پسرم در راه به دست آوردن آزادی و طرد استعمار شهید شد.

این جان خسته را که رها شد ز بار مرگ

با صد هزار شوق نثار وطن کنیم



مخالف سرسخت فتودال

اما داستان آشنایی «ملک حسن صالحی» با شهید «سیدرضا امامی» به دوران نوجوانی او برمی گردد؛ به سال ۱۳۲۹، زمانی که این سید بزرگوار در یکی از روزهای تابستان شبی مهمان پدر «ملک حسن» در روستای دوبرجه، می شود و وقتی از علاقه او به درس مطلع می شود، این آشنایی زمینه ای می شود تا «صالحی» و خواهرش با سکونت در منزل «امامی» به تحصیل بپردازند.

حالا سال ها از آشنایی «صالحی» با فردی که زمینه ساز برآورده شدن آرزوی دیرینه اش که همان شغل معلمی بود، می گذرد اما او هنوز نتوانسته لطف و مهربانی خانواده ای از سلاله سادات را از یاد ببرد و معتقد است در مقطع زمانی کوتاه نمی توان به شخصیت بزرگمردی همچون شهید امامی و زوایای افکار و اندیشه های معنوی او پرداخت.

وی از قابل احترام بودن «سیدرضا امامی» برای مردم و اطمینان و اعتماد کامل به او برای مان سخن می گوید و از این که در سیاست با قوانین و مقررات اجتماعی کاملاً آشنا بود و همیشه کتاب قانون را در دست داشت.

فعالیت های سیاسی او در حدی بود که در نصب تابلوی شرکت ملی نفت در بجنورد، نقش فعالی داشت تا جایی که عده ای در ۲۹ اسفند با هدایت و راهنمایی شهید «سیدرضا امامی» پرچم انگلیس را از شرکت نفت پایین کشیدند و پرچم ایران را برافراشتند.

۶۵ سال از رشادت های این بزرگمرد، نویسنده و شهید روزنامه نگار می گذرد، روزنامه نگاری که روزگاری مدرسه ای به اسم او نام گذاری شده بود اما حالا در این شهر قطعی خیابان به نام او مزین شده است؛ نامی که برای اهالی این دیار ناآشناست و مردم و حتی شاید خبرنگاران هم نمی دانند شهید سیدرضا امامی، روزگاری در این شهر به قلمی مسلح بود که در برابر استعمار و ظلم، استوار ایستاد و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

یادداشت

ماه دوازدهم

بخشی از مقاله «رضا امامی» که به مناسبت بعثت حضرت محمد(ص) در سال ۱۳۳۱ نوشته شده است:

حضرت محمد(ص) در مدت کوتاهی با تمام مصایب و آلام، توانست در زیر لوای «قولوا لا اله الا... تفلحوا» حقایق معارف بشری را به سمع جهانیان برساند. اما طولی نکشید که آفتاب سعادت همگان در دل «تیره شب مرگ» فرو رفت. لازم بود که نور خورشید اسلام در صفحه رخسار ماه های دوازده گانه تجلی کند. این بود که اولاد او در چرخ فلک زندگی به کار افتادند، سرسلسله و سپهسالار بزرگ آنان علی(ع) و بعد از او، اولادش با تیرگی ها مبارزه کردند. ۱۱ تن از این بزرگواران به دست بدخواهان خلق، شربت شهادت نوشیدند، اما مدار گردش چرخ که از دوازده ماه تجاوز نمی بایست کرد، ناچار ماه دوازدهم را از نظر جنایتکاران مخفی کرد تا وقتی که مردم از تاریکی وحشت زاء، از تلخی و تلخ کامی دزدان غارتگر به شکوه آیند. اگر انتظار فرج او را داریم بیایید دست اتحاد و اتفاق به یکدیگر دهیم و با بی رحمی، جور و بیگانه پرستی مبارزه کنیم. تنها تشکیل مجالس و تزیین محافل در دو نمی کند. باید عملاً دستدار امام زمان(عج) بود و از او پیروی کرد.

مجموعه دانشوران بجنورد

به قلم «علی اکبر عباسیان» و «احسان سیدی زاده»

جهاد دانشگاهی خراسان شمالی با همکاری

بیمه پاسارگاد، اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی بجنورد برگزار می کند:

واحد خراسان شمالی
معاونت آموزشی

نخستین همایش استانی

مدیریت کسب و کار و استراتژی های

بهینه در شرایط رقابتی

مهندسی مجدد پیش نیاز توسعه پایدار
(BPR)

محورهای علمی همایش

- مدیریت بازاری و شناخت بازار هدف
- طراحی برنامه جامع بازاریابی
- بازارشناسی و برانگیختن نیاز مشتری
- مدیریت ایجاد مزیت رقابتی
- برندسازی و مدیریت برند
- نقش دیدگاه بازاریابی اجتماعی در توسعه بازار
- بازاریابی خدماتی

مکان: بجنورد - سالن گلشن

زمان: ۲۰ مرداد ماه ۱۳۹۷

ساعت: ۱۷ الی ۲۰

تلفن دبیرخانه: ۰۳۲۲۴۳۰۴۱

۰۹۱۵۲۵۴۵۹۷۶

۰۹۱۵۵۸۴۳۸۴۱

بیمه پاسارگاد
شناختن ۳۳۹۱

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی بجنورد